



تکه‌ای از ماه
**دوست
 خیالی
 تنها**



آشنایی با فضاپیماهایی
 که تا به حال با موفقیت
 به سمت فضا پرتاب
 شده‌اند
**گشت و گذارهای
 فضایی**

نوشابه‌هایی که
 می‌توانند برای سلامتی
 خطرناک باشند

خنک و مرگبار

بیشتر نوشابه‌های موجود در
 بازار ایران از نوع نوشیدنی
 انرژی‌زاکی هستند.
 قند این نوشیدنی‌ها بالا است
 و در صورت مصرف زیاد برای سلامتی
 مضر است.



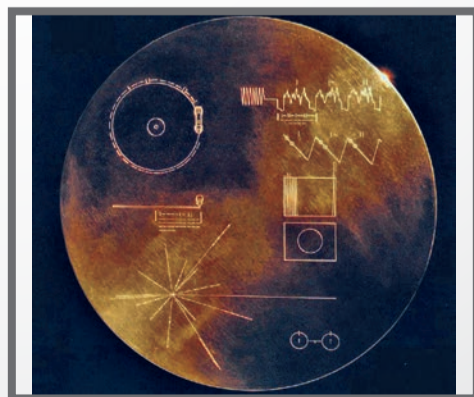
آشنایی با فضاپیماهایی که تا به حال با موفقیت به سمت فضا پرتاب شده‌اند

گشت و گذارهای فضایی

پیمان صادق زاده | گاهی وقت‌ها در گشت‌وگذارهای اینترنتی‌مان تصاویری از کره زمین می‌بینیم که از فاصله‌های بسیار دور گرفته شده و در بعضی از آن‌ها زمین فقط به اندازه یک نقطه دیده می‌شود یا تصاویر کاملاً واقعی از سایر سیاره‌های منظومه شمسی مانند زحل، مشتری و... توجه ما را به خود جلب می‌کند. همه می‌دانیم که تا به حال هیچ انسانی نتوانسته به این نقاط دور، دسترسی پیدا کند. پس سؤال این جاست که این عکس‌ها و اطلاعات دقیق به وسیله چه کسانی تهیه شده و چطور به دست ما رسیده است؟! باید خدمت‌تان عرض کنم که حتماً لازم نیست این اطلاعات را انسان ثبت کند بلکه فضاپیماها و کاوشگرهای ساخته دست انسان، طوری برنامه‌ریزی می‌شوند که بتوانند بدون سرنشین به نقاطی که در آن‌ها ثبت شده، سفر کرده و اطلاعات درخواستی را ثبت و به زمین ارسال کنند. در مطلب امروز قرار است با هم نگاهی به مهم‌ترین کاوشگرهایی که تا به حال به فضا پرتاب شده‌اند، بیندازیم.

پخش صدای فارسی در فضا

هنگام ساخت دو کاوشگر «ووایجر»، طرحی از سوی یکی از محققان ناسا پیشنهاد شد که اگر موجودات فضایی در سایر سیاره‌ها وجود داشته باشند، ووایجر بتواند با آن‌ها ارتباط برقرار کند. به همین دلیل یک لوح طلایی به همراه اطلاعات دیجیتالی حاوی عکس و صوت روی این دو کاوشگر نصب شد. روی لوح طلایی، اطلاعاتی مثل تاریخ تمدن انسان به زبان ریاضی، جایگاه زمین در منظومه شمسی و کهکشان راه شیری و تصویری از یک زن و مرد حک شده است، اما اطلاعات دیجیتالی که روی ووایجر قرار داده شده، بسیار جالب است. این اطلاعات شامل تعدادی عکس از زمین و انسان‌ها، صداهایی مثل رعد و برق، راه رفتن انسان، گریه کودک، موسیقی‌های مختلف و سلام و خوشامدگویی به چند زبان دنیا است. شاید باورتان نشود اما ووایجر جمله «درود بر ساکنان ماورای آسمان‌ها»، «بتی آدم اعضای یک پیکرند که در آفرینش ز یک گوهرند» «چو عضوی به درد آورد روزگار، دگر عضوها را نماند قرار» را با زبان فارسی در اعماق فضا پخش می‌کند.



دسترسی به دورترین نقطه فضا

یکی از قدیمی‌ترین فضاپیماهایی که تا به حال به سمت فضا پرتاب شده، فضاپیما «ووایجر ۱» است. حتماً تعجب می‌کنید اگر بگویم ووایجر ۱ حدود چهار سال پیش به فضا پرتاب شده است و هنوز هم در نقطه‌ای از فضا به مأموریتش ادامه می‌دهد. این فضاپیما پس از طی مسافت ۱۹ میلیارد کیلومتری در سال ۱۹۷۹ میلادی (۱۳۵۸ شمسی) به نزدیکی مشتری رسید و اطلاعاتی را از مشتری ارسال کرد. حدود یک سال بعد اطلاعاتی را که از نزدیکی زحل جمع‌آوری کرده بود به دست محققان روی زمین رساند و پس از زحل به سمت فضای میان‌ستاره‌ای (خارج از منظومه شمسی) حرکت کرد. حدود ۳۳ سال بعد از این قضیه یعنی در تاریخ ۲۲ شهریورماه ۱۳۹۲ شمسی، ناسا اعلام کرد که ووایجر ۱ با موفقیت از منظومه شمسی خارج شده است و در مکانی قرار دارد که حتی خورشید به صورت یک نقطه هم دیده نمی‌شود. جایی که خارج از تصور همه ماست و دورترین نقطه‌ای است که بشر توانسته به کمک ووایجر ۱ به آن دست پیدا کند. جالب است بدانید که در همان سال‌ها یعنی حدود چهار سال پیش «ووایجر ۲» هم به فضا پرتاب شد؛ البته مأموریت آن فقط بررسی سیارات گازی مثل مشتری، زحل، اورانوس و نپتون بود. این کاوشگر در سال ۱۹۹۰ میلادی (۱۳۶۸ شمسی) توانست از کنار آخرین سیاره‌ای که قصد بررسی آن را داشت، یعنی نپتون عبور کند و بعد از آن مانند ووایجر ۱ به سمت ژرفای فضا سفر کرد.

یکی از قدیمی‌ترین فضاپیماهایی که تا به حال به سمت فضا پرتاب شده، فضاپیما «ووایجر ۱» است. تنها تعجب می‌کنید اگر بگویم ووایجر ۱ حدود چهار سال پیش به فضا پرتاب شده است.

یکی از مهم‌ترین
 سوره‌های تحقیقات فضایی،
 ثبت کردن اطلاعات درباره
 بزرگ‌ترین سیاره منظومه
 شمسی است. برای
 اولین بار فضایی‌ها به نام
 «گالیله» در سال ۱۹۸۹
 میلادی (۱۳۶۸ شمسی)
 به سمت سیاره مشتری
 که حدود ۱۳۰۰ برابر بزرگ‌تر از
 زمین است، پرتاب شد.

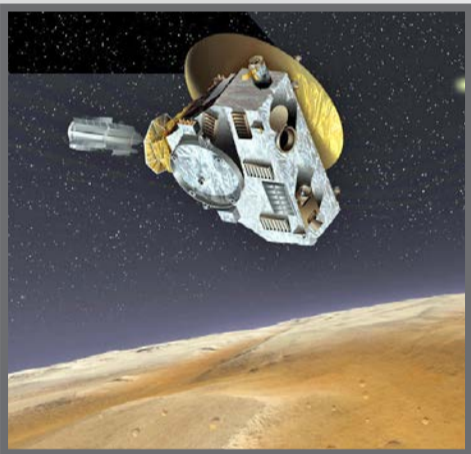
66

کاوشگر گالیله

در سال ۱۹۹۵ میلادی (۱۳۷۴ شمسی)، یعنی بعد از حدود شش سال، فضایی‌های گالیله با طی کردن مسافت ۵ میلیارد کیلومتری به نزدیکی مشتری رسید. مأموریت اصلی این فضاپیما، رها کردن یک کاوشگر به درون جو مشتری بود تا اطلاعات دقیقی را از درون جو مشتری به زمین ارسال کند. گالیله، کاوشگر خودش را در همان سال به درون جو مشتری رها کرد. این کاوشگر توانست نتایج آزمایشی خوبی را ارسال کند و بعد از یک ساعت به علت فشار جو مشتری به طور کامل نابود شد. بعد از پرتاب کاوشگر، فضایی‌های گالیله تا سال ۲۰۰۳ میلادی (۱۳۸۲ شمسی) به بررسی قمرهای مشتری پرداخت و عکس‌های زیبایی را از مشتری تهیه کرد و سرانجام پس از ۱۴ سال فعالیت و به علت نبود سوخت کافی برای ادامه مسیر با کنترل ناسا به اعماق اتمسفر مشتری شیرجه زد و منهدم شد.

«جونو» پیش به سوی مشتری

بعد از گالیله، ناسا شروع به ساخت فضاپیماهایی بدون سرنشین دیگری برای پرتاب به سمت مشتری کرد. «جونو» دومین فضاپیماهایی بود که برای بررسی مشتری در سال ۲۰۱۱ میلادی (۱۳۹۰ شمسی) پرتاب شد. تیرماه سال قبل بود که «جونو» توانست با موفقیت به مشتری برسد. عکس‌های زیبایی به وسیله این فضاپیما از مشتری و قمرهایش تهیه شده که می‌توانید با یک جست‌وجوی ساده همه آن‌ها را در اینترنت ببینید. جونو هنوز هم در اطراف مشتری به سر می‌برد و اطلاعات دقیق‌تری را در اختیار محققان قرار می‌دهد. ناسا اعلام کرده که به احتمال زیاد در سال ۲۰۱۸ این فضاپیما با شیرجه به درون جو مشتری، مأموریت خود را به اتمام می‌رساند.



«کاسینی» و عکس‌های بی‌نظیری

بعد از مشتری، زحل به خاطر زیبایی فوق‌العاده‌اش بین سایر سیاره‌های منظومه شمسی، بسیار برای محققان ارزشمند است. ووایجر ۱ و ووایجر ۲ توانستند اطلاعات خوبی را از زحل ثبت کنند، اما زحل و قمرهایش باید به صورت اختصاصی و از نمایی نزدیک‌تر بررسی می‌شدند. به همین دلیل فضایی‌هایی به نام «کاسینی» در سال ۱۹۹۷ میلادی (۱۳۷۶ شمسی) به سمت زحل پرتاب شد. کاسینی با استفاده از نیروی گرانشی مشتری توانست بعد از هفت سال و طی کردن مسافت ۴ میلیارد کیلومتری در سال ۱۳۸۳ شمسی خودش را به زحل برساند. کاسینی از آن زمان تا همین دو ماه پیش توانست اطلاعات بی‌نظیری را از زحل و قمرهای آن به همراه عکس‌های خارق‌العاده‌ای به زمین ارسال کند. اطلاعات ارسالی کاسینی بسیار بارز بود؛ برای مثال محققان با بررسی نمونه‌هایی از این اطلاعات، احتمال می‌دهند که در زیر سطح یکی از قمرهای زحل، اقیانوسی از آب وجود داشته باشد. آخرین مأموریت کاسینی این بود که به سمت داخلی‌ترین حلقه‌های گازی زحل شیرجه بزند و اطلاعاتی را از نمای بسیار نزدیک به زمین ارسال کند. در اواخر شهریورماه امسال، کاسینی این مأموریت خود را با موفقیت انجام داد و در نهایت با سقوط در جو زحل، منهدم شد.

بعد از مشتری، زحل به خاطر زیبایی فوق‌العاده‌اش بین سایر سیاره‌های منظومه شمسی، بسیار برای محققان ارزشمند است. ووایجر ۱ و ووایجر ۲ توانستند اطلاعات خوبی را از زحل ثبت کنند. اما زحل و قمرهایش باید به صورت اختصاصی و از نمایی نزدیک‌تر بررسی می‌شدند.

66

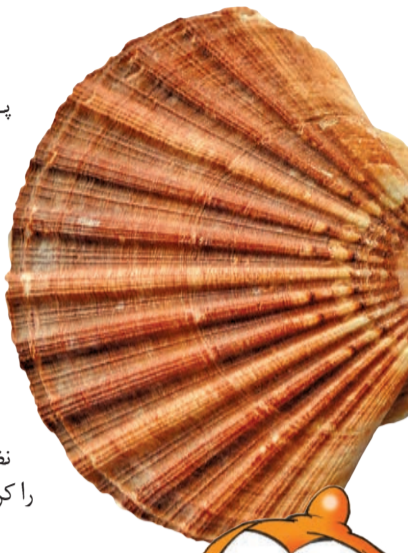


خوانش کتاب «دهکده ساحلی»

تنهایی های دختر شو

خانه عمه بنا

پدر بیماری قلبی دارد، باید جراحی کند و مادر در باشد. اگر قرار باشد اما در خانه بماند، به پرس او را نزد عمه بنا بفرستند: «پدر از او می خواست بی زبانی می گفت که تا چه حد بیمار است. هم با خواهرش که نزدیک بیست سال از برای همین بود که می گفت او یک موجود است عمه بنا میانه خوبی با خانواده آن ها ند به دنبالش اما می آید و پس از طی مسافتی با چیزی که اما در ذهنش دارد، از زمین تا درخت ساخته شده بود، اما خیلی وسیع و بزرگ نظر می آمد و در برابر آسمان تیره می نمود. یک را کرکده های بسته پوشانده بود و بوته های پر پشت پایه های آن را پر کرده بود.»

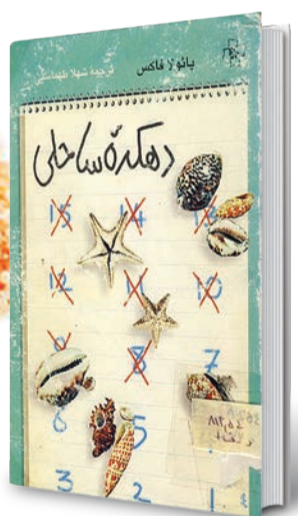


ناسازگاری های عمه بنا

عمه بنا با اما رابطه خوبی ندارد، او با هیچ کس رابطه خوبی ندارد. عمه که می داند اما منتظر تلفن است ته دل اما را خالی می کند: «تلفنی که آدم گوش به زنگش است، هرگز زنگ نمی زند.» اما هر طور شده باید از عمه دور بماند، اما گفت: «می روم کتاب بخوانم.» عمه اش جیغ کشید: «لازم نکرده به من بگویی از آن بچه هایی هستی که همیشه سرشان توی کتاب است!» عمو کریسپین پادر میانی می کند: «بنا! آخر این حرف ها چیست که می زنی؟» پادر میانی های عمو کریسپین چندان فایده ای ندارد. در یکی از روزها مادر اما تلفن می کند تا خبری را به او بدهد: «ایما، عزیزم، پدر توی اتاقی مراقبت بعد از عمل است. حالش عالی است. یک دقیقه بیشتر نمی توانم باهاش حرف بزنم، می خواهم وقتی به هوش می آید، آن جا باشم. عمل خیلی خوب انجام شد. همه چیز کاملاً روبه راه است.» اما بیشتر وقتش را در اتاقش یا در کنار ساحل می گذراند. او در ساحل از روی کتابی که دارد، گوش ماهی و صدف جمع می کند در یکی از این گردش ها با دختری به اسم «آلیسا» آشنا می شود. او را «پرتی» صدا می زنند این دو نفر برای هم دوست های خوبی می شوند. تفریح مشترکشان هم جمع کردن وسایلی است که در ساحل می بینند. آن ها یک هدف دارند؛ این که با این وسایل دهکده ساحلی کوچکی درست کنند.

66

نظرات زن هیچ حرفی که حاکم از شبنام صداک آواز شد، از خوردن ندارد. قاتلش را با حاکم قصر کورد در نعلین گذارند و خنجره نوتش خراش سردار را به طور غیرمنتظره ای قطع شد



دهکده ساحلی
پانولا فاکس
ترجمه: شهلا طهماسبی
تهران، نشر مرکز
کتاب مریم / ۱۱۹ ص

مجید شفیعی
مد دو
آکوارיום،
و اسطوخودوس
ساختند. خانه شهلا
ثروت مند دهکده با ص
گوش ماهی های گرد س
کوچک خودشان بسازند

«راز کوچه باغ هفت توت»، نوشته «مرتضی حاتمی» منتشر شد. در این زمان که در چهار فصل نوشته شده، گروهی از نوجوان ها به فرماندهی «البرز» شخصیت اصلی کتاب به کوچه باغ هفت توت وارد می شوند و به گنجی بزرگ دست می یابند. راز کوچه باغ هفت توت را انتشارات «سرانه» منتشر کرده است.



«مجید شفیعی»، «کابوس ماهان» را برای کودکان و نوجوانان نوشت. «ماهان»، شخصیت اصلی این رمان تاریخی - فانتزی، طیب و ویژه خوارزمشاه است که تعدادی صندوقچه دارد و مردم، درد دل های خود را با این صندوقچه ها در میان می گذارند. این کتاب از سوی «کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان» منتشر شده است.

07

نوشابه هایی که می توانند برای سلامتی خطرناک باشند

خنک و مرگبار

انرژی می کند، استفاده می شود و برای این که آن را هر چه بیشتر به نوشابه های عادی شبیه سازد به آن اسانس و رنگ می زنند. کافئین و گوارانا از جمله مواد اعتیادآور موجود در این نوشابه ها است که اگر معتادش شوید سردرد، کج خلقی، اضطراب، دلشوره، بی خوابی و گرفتگی عضلانی از اصلی ترین عواقب ترک آن است. با خوردن این نوشیدنی نه تنها شما چاق می شوید بلکه این نوشیدنی می تواند تری گلیسیرید را بالا برده و ریسک ابتلا به ناراحتی های قلبی - عروقی را در شما افزایش دهد.

خطر شما را تهدید می کند

اداره ایمنی مواد غذایی اروپا، حداکثر میزان مصرف کافئین برای کودکان در یک روز را ۱۰۵ میلی گرم اعلام کرده و این در حالی است که یک بطری نوشیدنی انرژیزا حداقل ۱۶۰ میلی گرم کافئین دارد و این عدد بسیار بالاتر از حد مجاز است. جدا از این که آمریکایی ها اعتقاد دارند افزایش شدن نتیجه امتحانات بچه ها با مصرف این نوشابه ها ارتباط دارد، محققانی هستند که معتقدند این نوشابه ها می توانند برای بچه ها مرگبار باشند. بررسی های انجام شده نشان داده اند که بسیاری از کودکان مصرف کننده این نوع نوشیدنی ها، با عوارض جانبی جدی آن هم چون ضربان نامرتب قلب و بالا رفتن شدید فشار خون مشکلات قلبی، نارسایی کبد، تشنج و حتی مرگ روبه رو می شوند.

نوشابه های قاچاقی

اگر جزو آن دسته از برویج هستید که از انرژی ای که این نوشابه ها به شما می دهد و بیداری ای که بعدش دارید راضی هستید، باید خدمتتان عرض کنیم که آن طوری که پزشکان می گویند انرژی کاذب این نوشابه ها تنها به دلیل وجود مقدار بسیار زیادی شکر و کافئین است که برای بدن بسیار ضرر دارد. همچنین وجود کافئین در این نوشیدنی ها باعث می شود که خوابتان به شدت بهم بریزد و در واقع بی خواب شوید، اما در کنارش ضربان قلب شما را به هم ریخته و با دستکاری در هورمون های تان روی فعالیت چشم، کبد و قلبتان تأثیر می گذارند. شاید نوشیدن این نوشابه ها برای مقدار بسیار کم بی خطر باشد، اما مصرف روزانه آن با وجود کافئین بسیار در آن، مطمئناً شما را به مشکلات بسیاری دچار خواهد کرد که اعتیاد یکی از آن هاست. مشکل دیگر این نوشابه ها در کشور ما، قاچاقی بودن آن هاست. بیشتر این نوشابه ها محصول بازار مشترک هستند؛ یعنی یک کشور بطری آن را با یک برند و مارک تولید کرده، اما خود محصول در کشورهای مختلف دیگر پر می شود. همان طور که گفتیم مصرف این نوشابه ها به علت شکر و مواد تخدیری زیادی که دارد در بیشتر کشورهای توسعه یافته ممنوع شده و بیشتر به صورت قاچاق به کشورهای در حال توسعه وارد می شوند، به همین خاطر به هر دلیل که تا به حال این نوشیدنی ها را مصرف می کردید بهتر است دورشان خط قرمز بکشید و اگر زمانی هم وسوسه شدید به مقدار کم میل کنید و قبل از آن حتماً به برجسب وزارت بهداشت توجه کنید.



سازمان آموزش و پرورش آمریکا به دنبال پیگیری های انجمن ملی معلمان، حکم ممنوعیت مصرف نوشیدنی های انرژیزا در مدارس را صادر کرد. پیش از این در فرانسه که مردم آن مرگ جوان هجده ساله ای را بر اثر مصرف این نوشابه در یک بازی به چشم خود دیده اند، فروش آن تنها با کافئین بسیار کم مجاز اعلام شده است. دانمارک و نروژ دو کشور دیگری هستند که این نوشیدنی را ممنوع اعلام کرده اند و کانادا نیز با برجسب هشدار روی قوطی، آن را به فروش می رساند.

بزن شارژ شی!

ما برویج دانش آموز به جای این که عقل خودمان حساب کنیم یا قبل از انجام کاری با بزرگترهایمان مشورت کنیم، چشممان به همسازگاری هایمان است و هر کار آن ها انجام بدهند به نظرمان خیلی درست و درمان است و ما هم تکرارش می کنیم و معمولاً هم شاهکار می زنیم. مصرف نوشیدنی های انرژیزا در شب های امتحان و وقت هایی که خیلی درس و مشق داریم یکی از این شاهکارهاست که با تشویق دوستانمان آن را انجام می دهیم و به همین خاطر حسابی در گروه های دانش آموزی طرفدار پیدا کرده است. این روزها نوشابه های انرژیزا یا به قول عده ای نوشابه های ورزشی از جمله نوشیدنی هایی است که به گمان بیشتر جوانان، نوجوانان و حتی کودکان قدرت بدنی را چندبرابر کرده و خستگی روزانه را برطرف می کند و کمک می کند که شارژ و فعال سر درس و مشقمان بنشینیم یا ورزش کنیم. متأسفانه باید خدمتتان عرض کنیم که این موضوع واقعی نیست. نوشیدنی هایی که در حال حاضر به عنوان نوشیدنی انرژیزا یا ورزشی در بازار عرضه می شود نوعی نوشیدنی تجاری است که مصرف آن برای ورزشکاران هم ضرر دارد چه برسد به افراد کم تحرکی مثل ما و شمای دانش آموز که برای رفع خستگی و تنبلی دنبال راه میانبری برای شارژ شدن هستیم.

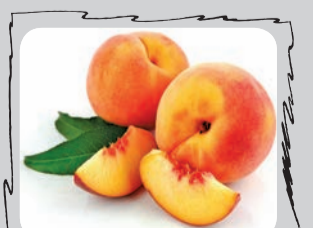
گول نخورید

شاید حرف ما را باور نکنید، اما به گفته کارشناسان بهداشتی، این نوشیدنی ۵۰۰ میلی گرمی دو برابر یک فنجان قهوه اسپرسو کافئین دارد و اگر شما این نوشابه ها را می خورید که بهتر به درس و مشقتان برسید باید خدمتتان عرض کنیم که این مقدار کافئین می تواند به هوش شما آسیب زده و مانع یادگیری مطالب آموزشی در شما شود. معلمان آمریکایی می گویند مصرف این نوع نوشیدنی ها باعث ضعیف شدن حافظه دانش آموزان می شود. از طرف دیگر به گفته کارشناسان بیشتر نوشابه های موجود در بازار ایران نوعی نوشیدنی انرژیزا تجاری هستند. قند این نوشیدنی ها بالای ۱۰ درصد و چهاربرابر نوشابه های معمولی است. در نوشابه های انرژیزا علاوه بر شکر از محرکها، مواد با آثار تخدیری ویژه، برخی ویتامین های گروه B و مواد معدنی که تولید

خبرفوری

ادامه حیات با هلو

اگر از این که نمی توانید نوشابه انرژیزا بخورید ناراحت هستید، خوب است خودتان را بگذارید جای پسر دوساله کانادایی که به گفته رسانه ها فقط با خوردن هلو به زندگی ادامه می دهد. ظاهراً این طفل بخت برگشته به همه مواد خوراکی به جز هلو انرژی دارد.



پلام شناس آورده

پدر بیماری قلبی دارد، باید جراحی کند و مادر در همه مدت بستری بودن او باید کنارش باشد. اگر قرار باشد اما در خانه بماند، به پرستار نیاز دارد. خوب، تصمیم می‌گیرند که او را نزد عمه بنا بفرستند؛ «پدر از او می‌خواست که کاری برایش انجام دهد.

الهام صالح | دختری به اسم «اما» شخصیت اول کتاب «دهکده ساحلی» است که باید به خاطر بیماری پدرش نزد عمه «بنا» و عمو «کریسپین» برود. او می‌داند که عمه بنا، آدم خوش اخلاقی نیست، اما چاره‌ای ندارد. اما در دو هفته‌ای که در خانه عمه است، غم، دلتنگی و شادی را تجربه می‌کند. خوب است بدانید این کتاب، جایزه داستان‌نویسی گلوب را دریافت کرده است.

پرورشین

گشت و گذاری در دنیای کتاب

از قصه‌های کود کانه تا ماجراهای بزرگسالانه

تصویری طنز از حضور آمریکایی‌ها در ایتالیا ایشغال‌شده، ماجرای پرنده کوچکی به اسم «جوانه» که رؤیای پرواز را در سر می‌پروراند و ۱۰ قصه از قصه‌های هزارویک‌شب، برخی از موضوعات کتاب‌هایی است که آن‌ها را در این شماره به صورت ویژه به شما معرفی می‌کنم. انتخاب این که کدام کتاب را می‌خرید یا امانت می‌گیرید با شماست.

«پوست» تصویری از ایتالیای ایشغال‌شده به وسیله آمریکایی‌ها را نشان می‌دهد. این رمان که به‌تازگی از سوی نشر «نگاه» منتشر شده، نوشته «کورتوزیو مالابارته» است که وی در آن نقش آمریکایی‌ها را در ویرانی و بدبختی مردم ایتالیا با طنزی سیاه نشان می‌دهد.

در بخش‌هایی از رمان نوشته شده: «هایل بودند مرا تا دورگو همراهی کنند چرا که راه‌های جلگه وسیع پر از خطر تاراج‌گران مجارستانی بود. اما اسب‌هایشان بس خسته بود. پس برای من سفر خوش آرزو کرده و دور شدند. گاه‌گاهی، سر برگردانده و با علامت دست به من سلام می‌دادند.

غروب بود که روبه‌رویم، کمی دورتر، شعله‌های آتش را دیدیم. به یقین دهکده دورگو. ناگهان بوی باد سیاه را شناختم. قلمم یخ زد. دست‌هایم را نگرستم؛ سیاه بودند. خشک همچو زغال. درخت‌های جلگه نیز همه سیاه بودند. سنگ‌ها سیاه بودند. خاک و گیاه و علف در نور هنوز روشن و نقره‌ای غروب، سیاه بودند...»

«کارآگاه جرقه و دزد سگ‌های عروسکی»، چهارمین مجلد از مجموعه «کارآگاه جرقه» است که از سوی نشر «هوپا» راهی بازار نشر شد. «مسابقه سگ پلیس»، «جرقه و آموزشگاه پلیس» و «جرقه و دزد تاج جواهر نشان»، عناوین سایر مجلدات این مجموعه است که به وسیله «زللی گیس» نوشته شده و «سرین نوش امینی» آن را ترجمه کرده است. «استیون مایکل کینک» هم تصویرگری کتاب‌ها را بر عهده داشته.

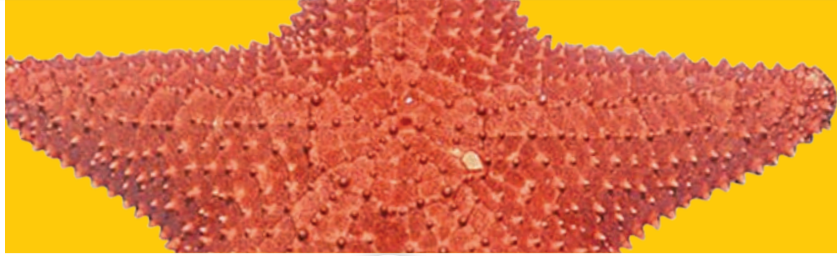
در بخش‌هایی از کتاب نوشته شده: «جرقه رسید محل کارش، به کلاتری شهر آفتابگردان و همان موقع بود که بوی دردرس را احساس کرد. حتماً مشکلی پیش آمده بود، وگرنه گروهیان سخت‌پسند آن‌قدر نگران و دست‌پاچه نبود. گروهیان گفت: «بریم دفتر من. می‌خوام باهاتون حرف بزیم». شکرپنیر و زغال اره جلوی میز گروهیان آماده نشسته بودند. جرقه بی‌پیش کرد: «چه خبر شده؟» شکرپنیر ذوق زده دمش را جنباند و گفت: «به مأموریت مخفی ویژه داریم. گروهیان امروز صبح بهم زنگ زد و گفت زودتر خودم رو برسونم کلاتری. فکر کنم مأموریتمون یه ربطی داره به سگ‌دزدهایی که این آخری‌ها اتفاق افتاده.» جرقه‌های توئی دل جرقه جرقِ جرق کردند...

کتاب «۱۰ قصه تصویری از هزارویک‌شب» برای گروه سنی نوجوان خواندنی شد. این قصه‌ها «ماهگیر و دیو»، «حکیم رویان و ملک یونان»، «شاهین و پادشاه»، «علاءالدین و چراغ جادو»، «جزیره‌ای که نهدنگ بود»، «دره الماس‌ها»، «بچه شیر و آدميزاد»، «چشمه جادویی»، «دراج و لاک‌پشت‌ها» و «قاضی پنج‌ساله» نام دارند و از سوی «حسین فتاحی» روایت شده‌اند. «فرهاد چشیدنی» نیز آن‌ها را برای انتشارات «قدیانی» تصویرگری کرده است.

در بخش‌هایی از قصه «ماهگیر و دیو» می‌خوانیم: «روزی روزگاری، ماهگیر فقیری بود که هر روز به دریا می‌رفت. تورش را به دریا می‌انداخت. چندان ماهی می‌گرفت و با فروختن آن‌ها خرج زندگی‌اش را درمی‌آورد. روزی از روزها، ماهگیر قصه ما به دریا رفت، تورش را به آب انداخت، اما هر چه منتظر شد حتی یک ماهی هم صید نکرد. ماهگیر بیچاره خسته و کوفته رو به آسمان کرد و گفت: خدایا، راضی نشو که دست خالی به خانه برگردم، خودت که خبر داری اگر دست خالی به خانه بروم، بچه‌هایم گرسنه می‌مانند...»

اثری از «سون می هوانگ» با ترجمه‌ای از «مژگان رنجبر» منتشر شد. این کتاب که «مرغی که رؤیای پرواز در سر داشت» نام دارد، درباره پرنده‌ای کوچک به نام «جوانه» است که کودکان، مخاطبان آن را تشکیل می‌دهند. ناشر کتاب، نشر «نگاه» است.

بخش‌هایی از کتاب: «چیز متحرکی نظر جوانه را جلب کرد. او خودش را روی زمین صاف کرد. سایه‌ای تیره به‌سرعت به زمین نیزاز نزدیک شد. راسو، می‌دانستم! در جایش خشک‌ش زد و شروع به لرزیدن کرد. راسو وارد زمین نیزاز شد. ساق‌ها برای لحظه‌ای خش‌خش کردند، اما بعد او نتوانست چیزی ببیند. با علم به این که راسو با دهانی خالی از آن‌جا بیرون می‌آمد، نتوانست مانع لیختن زدن خود شود. او این جنگ را برده بود. ما آن‌جا نیستیم. نمی‌توانی ما را بگیر! راسو از زمین‌های نیزاز بیرون آمد و به سوی جایی که از آن آمده بود دوید...»

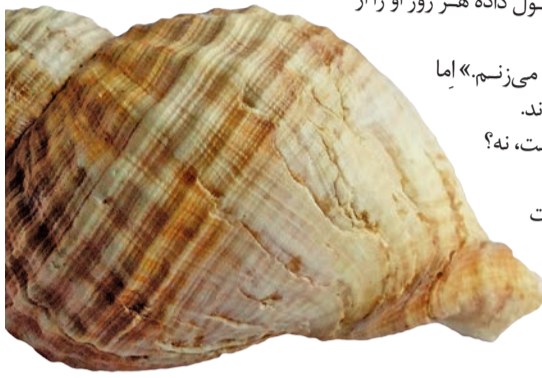


پدر در بیمارستان

اما از روبه‌رو شدن با عمه بنا می‌ترسد. او سعی می‌کند موقع ورود به خانه کمترین صدا را ایجاد کند. عمه از دیدن اما واکنشی سرد دارد: «لحظه‌ای زن هیچ حرکتی که حاکی از شنیدن صدای او باشد، از خود نشان نداد. قاشقش را با حالتی قهرآلود در نعلبکی گذاشت و خنده گوش‌خراشی سر داد که به طور غیرمنتظره‌ای قطع شد.» عمو کریسپین سعی می‌کند هوای اما را داشته باشد، اما حواس اما پیش پدرش است: «پدرش را می‌دید که روی یک تخت باریک بیمارستانی خوابیده و همان خورشیدی که در این لحظه او را گرم می‌کرد، به پایه‌های آهنی تخت او می‌تابد. مادر هم پهلوی او روی یک صندلی کوتاه نشسته و لاپد با صدای آهسته دربار او که کیلومترها با آن‌ها فاصله دارد، با هم حرف می‌زنند.» اما به خاطر رفتارهای سرد و عجیب عمه تا جایی که می‌تواند از او دوری می‌کند. مادر قبول داده هر روز او را از وضعیت پدر باخبر کند:

مادر گفت: «البته، من هر شب بهت تلفن می‌زنم.» اما گوش‌ی تلفن را بیشتر به گوش‌هایش چسبانده. مادر گفت: «عمو کریسپین چطور؟ مهربان است، نه؟ آدم پر حوصله و بامحبتی است.» اما جواب داد: «بله... الان دارد شام درست می‌کند.»

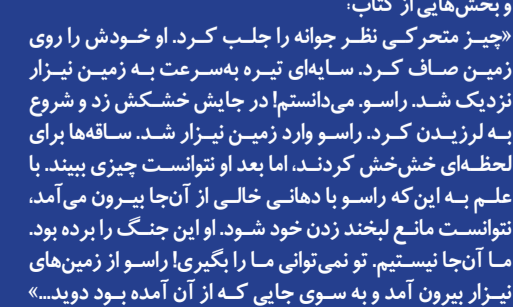
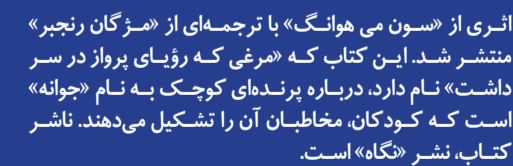
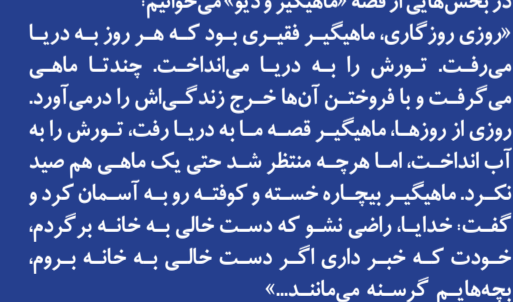
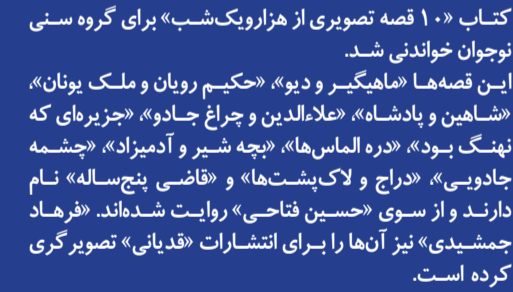
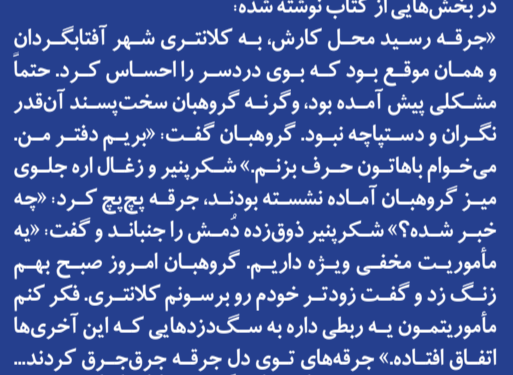
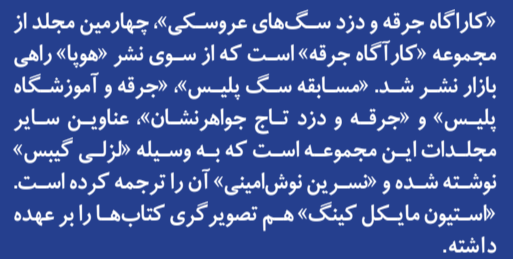
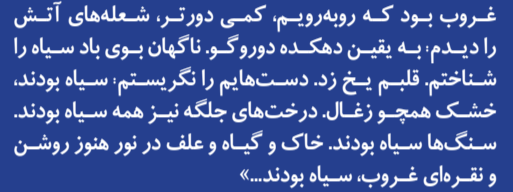
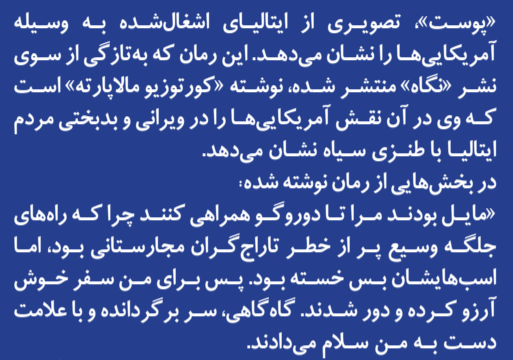
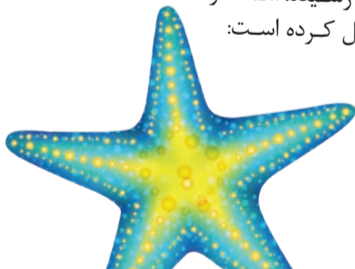
«اما دیگر باید برگردم پیش پدر.» اما احساس کرد صدای فاصله‌های را که بین او و مادرش وجود داشت، با تمام وضوح می‌شنود.

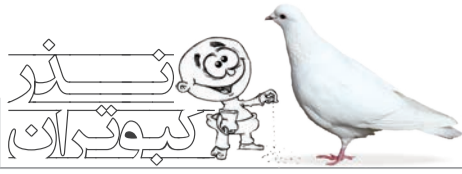


آخرین روزهای دوری

حالا دیگر مدت زمان کمی از ماندن اما در خانه عمه باقی مانده است. در یکی از روزها پدر با او تماس می‌گیرد: «اما، عزیزم، من می‌دانم که تو چقدر خوشحالی. تو هم می‌دانی که من چقدر خوشحالم؟ امروز نزدیک پانصد متر توی راهروی بیمارستان راه رفتم. باید توی بیمارستان چندتا درخت بکارند. توی بیمارستان‌ها، اول نور خورشید را از آدم‌زم می‌دهند. بعد آدم را با نور خورشید ذله می‌کنند.» بالاخره روزهای اقامت اما به پایان خود نزدیک می‌شود. او فقط یک روز دیگر در خانه عمه است. کار دهکده ساحلی هم به پایان رسیده. اما دوست دارد عمو کریسپین هم این خانه را ببیند، اما از عمه بنا هم برای دیدن آن دعوت می‌کند، دعوتی که عمه آن را نمی‌پذیرد: «من وقت این جور گشت‌وگذارها را ندارم.» عمو کریسپین، دهکده ساحلی بچه‌ها را خیلی دوست دارد: «چه شاهکاری! هیچ فرقی با ساحل درست یا کمرن وال انگلیس ندارد. باغ‌هایش را ببین! شما دوتا غوغا کرده‌اید.» بچه‌ها از این تعریف‌ها خیلی خوشحال می‌شوند. اما موقع بازگشت به خانه باید وسایلش را جمع کند: «اما پیش از شام چمدان و زنبیلش را جمع‌وجور کرد. نگاهی به دفترچه خاطراتش انداخت و آن را روی پازل‌هایی که درست نکرده بود و کتاب‌هایی که نخوانده بود، گذاشت. باید چیزی در آن می‌نوشت، اما ظاهرأ کار سختی بود.» آخرین شب تازه شروع شده، اما صدایی را می‌شنود و بعد به سمت دهکده ساحلی به راه می‌افتد. همه دهکده ویران شده. او چند مهره از گردن‌بند عمه بنا را آن‌جا پیدا می‌کند. دل‌داری‌های عمو کریسپین فایده‌ای ندارد. اما خیلی غمگین است. او روز بعد با برتی خداحافظی می‌کند. عمه بنا در طبقه بالاست، او برای خداحافظی پایین نمی‌آید. اما همراه مادرش به خانه باز می‌گردد. او اولین خاطره دفترچه خاطراتش را برای پدر می‌خواند: «من این‌جا هستم، عمو کریسپین خیلی مهربان است. ساحل و خلیج فوق‌العاده‌اند. عمه بنا-» جمله همین‌جا به پایان رسیده، اما انگار یک نفر جمله را تکمیل کرده است: «پیرزنی بد اخلاق و غمزده است.» انگار عمه بنا می‌خواست به این کار از اما

عذرخواهی کند.

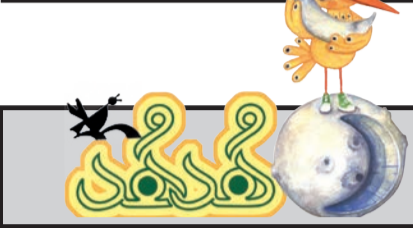
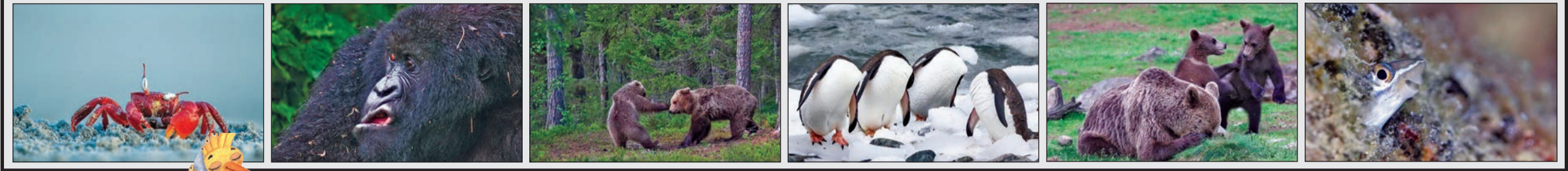




ما الکنیم، واژه‌ای اینجا اگر رساست
باید طلب کنیم به وام از غریبه‌ها
هر گام این سفر بر عطر رسیدن است
این را بپرس گام به گام از غریبه‌ها

من با غریبه‌های تو بیگانه نیستم
من هم پر است خاطر همام از غریبه‌ها
شایسته نیستم ولی این دل شکسته را
گاهی به لطف خویش بنام از غریبه‌ها

نمایشگاه عکس‌های برگزیده مسابقه عکاسی کمدی حیوانات (۲)



تکلیف از ما

دادگاه هشتاپی‌ها

دوست نوجوان من! هدهد کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان خراسان رضوی با همکاری روزنامه هشت به سمت شما پرواز کرده تا شما پرندهای شجاع و زیبا را ببرد به کوه قاف. اگر شما هم به هدهد کمک کنید، ما زودتر به آنجا می‌رسیم.
پست الکترونیکی ما: hodhod8@kpf-khr.ir



مدل دانش آموزی



یه نامه مختصر شده بود اسباب نگرانی همه، بخصوص خود صلیبا (صالح) که از سر شب مثل گندم پرشته بالا و پایین می‌پرد؛ پدر از طرف مدیر احضار شده بود، لظفا جهت رسیدگی به مورد انضباطی... می‌دونستم که دیر یا زود میاد سراغم و می‌پرسه؛ حالا چی میشه؟ می‌شناختم اخلاقشو؛ وقتی توو به مشکلی در می‌موند از نصفه وارد ماجرا می‌شد. حدسم درست بود؛ تا پرسید، گفتم؛ مگه برام گفتی چی شده که برات بگم چی میشه؟ نشست لبه تخت، انگشتاشو برد لای موهای مرتبش. بی مقدمه گفت؛ آخ که فردا یوم الحسابه.

خندیدم و گفتم؛ و حجم پرونده قطور! با تعجب پرسید؛ از کجا فهمیدین؟ گفتم؛ از اونجایی که امروز عصر رفتی موهاون مدل دانش آموزی کوتاه کردی بی‌چونه زدن و بی اونکه کسی ازت بخواد... از اونجایی که این همه بی‌طاقتی... از اونجایی که من یه معلمم، بازم بگم یا میگی جرمت چیه؟

تا گفت خیال کنید فرار از مدرسه، بلند شدم از اتاق برم بیرون اما صلیبا التماس کرد که همه حرفاشو بشنوم. گفت؛ با اینکه یک شبیه‌ها خودمون سه تا درس سنگین داریم اما باز برامون فوق العاده گذاشتن اونم ریاضی، این یعنی موندن تو مدرسه تا ساعت دو. شما وقتی سیر باشی حتی بهترین جلو کباب دنیا رو دلت میخواد؟ بعد هم شروع کرد به صغری و کبری چیدن و دلیل تراشی. گفتم؛ پس تصمیم گرفتین که...؟ گفت؛ نه. از مدرسه نه! ما فقط از درس فرار کردیم. با اینکه در باز بود ولی از مدرسه نرفتم بیرون، فقط با چندتا از بچه‌ها قرار گذاشتیم تو خریشتک مدرسه قایم شیم، گفتیم شاید آگه فکر کنن جیم فنگ شدیم خودبخود کلاس لغو می‌شه و میریم زمین چمن... و با هیجان ادامه داد؛ هیچی دیگه اون بالا و ایستاده بودیم که دیدیم یه شکم داره از پیچ پله‌ها میاد بالا؛ خیلی گنده بود. بعدم چند دقیقه‌ای طول کشید تا سر و کله صاحب شکم، یعنی آقا رزاقی پیدا شد با دوتا سطل آشغال بزرگ. اینجوری شد که لو رفتیم...

خنده مو خوردم و گفتم دیگه از این ادبیات استفاده نکن. میدونی که بابات خوشش نییاد. با شیطنت گفت؛ به چشم خانوم معلم! شما برام تخفیف مجازات بگیر من قول میدم که حرف زدنم مٹ مدل موهام بشه؛ دانش آموزی دانش آموزی...

دوست خیالی

سلام دوست من!
وای! باور کن حواسم هست! حواسم هست اصلاً اسمی از تو در این نامه نبرم، چون ممکن است نامه به دست پلیس‌های مخفی بیفتد. این حرفی است که تو همیشه می‌زنی، اما من هیچ‌وقت نفهمیدم مگر دوست خیالی کسی بودن چه جرمی دارد؟

به هر حال می‌خواهم این نامه را بنویسم تا از تو تشکر کنم. ممنونم که موقع زنگ‌های خسته‌کننده مدرسه می‌آیی تا با هم برویم و توی کوچه‌ها قدم بزنیم؛ البته مغزهایمان و جسم من روی صندلی ردیف آخر کلاس می‌ماند تا به معلم زل بزنم و هر چند دقیقه یک‌بار الکی سری تکان بدهم یا مثلاً آن روز که برف آمد و من و تو گلوله بزرگی پرت کردیم طرف خودشیرین کلاس که همه معلم‌ها عاشقش هستند و او افتاد زمین. واقعا که خیلی باحال بود. حتی آن نمره انضباطی که از من کم شد هم نتوانست خرابش کند.

اولین بار سرورکله‌ات از توی یکی از کتاب‌هایم پیدا شد. کمی که گذشت، فهمیدم می‌توانی خودت را به شکل‌های دیگر هم دربیآوری. توی مسافرت شمال، آن حلزون کوچک قشنگ بودی و هفته پیش همان کلاگی که از روی سیم چراغ برق به من چشمک زد و مطمئن سه روز پیش هم آن گریه سیاه تو بودی که توی تاریکی شب تا خانه دنبالم راه افتاد تا تنها نباشم. فکر کنم دارم تو را لو می‌دهم. وقتی به کارهایی که با هم انجام دادیم فکر می‌کنم تازه می‌فهمم چرا از پلیس‌ها می‌ترسی! پس دیگر چیزی نمی‌گویم. فقط از تو ممنونم که دوست مهربان من هستی و از همه مهم‌تر ممنون که خیالی هستی، چون بعضی وقت‌ها نبودن باحال‌تر از بودن است.

گیثا قاسمی
عضو نوجوان کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان شماره هشت مشهد.

تنها

تو جاده تنها توی ماشین رانندگی می‌کردم. چند نفر از دوستانتان رفته بودند مسافرت و من هم به خاطر مشکلات کاری یک روز دیرتر راه افتادم. راهی که باید می‌رفتم همه‌اش از توی کویر بود. حدود پنج ساعت راه بود. نیم‌ساعته که دارم دنبال دستشویی می‌گردم، بعد از یک ربع گشتن، پیدایش کردم. کانتکس بود. ماشین را کنارش پارک کردم و با عجله پیاده شدم و رفتم داخل. حالت دستشویی عمومی را نداشت، فقط روشویی بود و کاسه دستشویی. بیرون در، بیابان بود. برای همین در را محکم بستم. کارم که تمام شد دست‌هایم را شستم و خواستم خارج بشم که دیدم در باز نمی‌شود! در را کشیدم، هل دادم، ضربه زدم، اما هر کار کردم باز نمی‌شد! بعد از یک ربع تلاش به فاجعه پی بردم. حالا چیکار کنم؟ دست توی جیبم کردم تا گوشی‌ام را پیدا کنم. همه جیبم را گشتم نبود. با مشت زدم به پیشانیم. توی ماشین جا گذاشته بودم.

لبه روشویی ۶-۵ سانت قطر داشت. هرچی وسیله همراهم بود کنار هم چیدم؛ دوتا شکلات، دسته‌کلید، سوئیچ، کارت عابر بانک، آدامس، پول، ساعت مچی، انگشتر و خودکار.

فکر کردم با این‌ها چه کار می‌شود کرد؟ کارت عابر بانک را برداشتم و افتادم به جان قفل در. تا این‌که کارت از وسط نصف شد! گذاشتمش لبه روشویی و کلیدهام را برداشتم. قطر کلید زیاد بود و نمی‌شد با آن کاری کرد. دیگر وسیله‌های برای باز کردن در نداشتم. باید منتظر می‌ماندم تا یکی بیاید و در را باز کند.

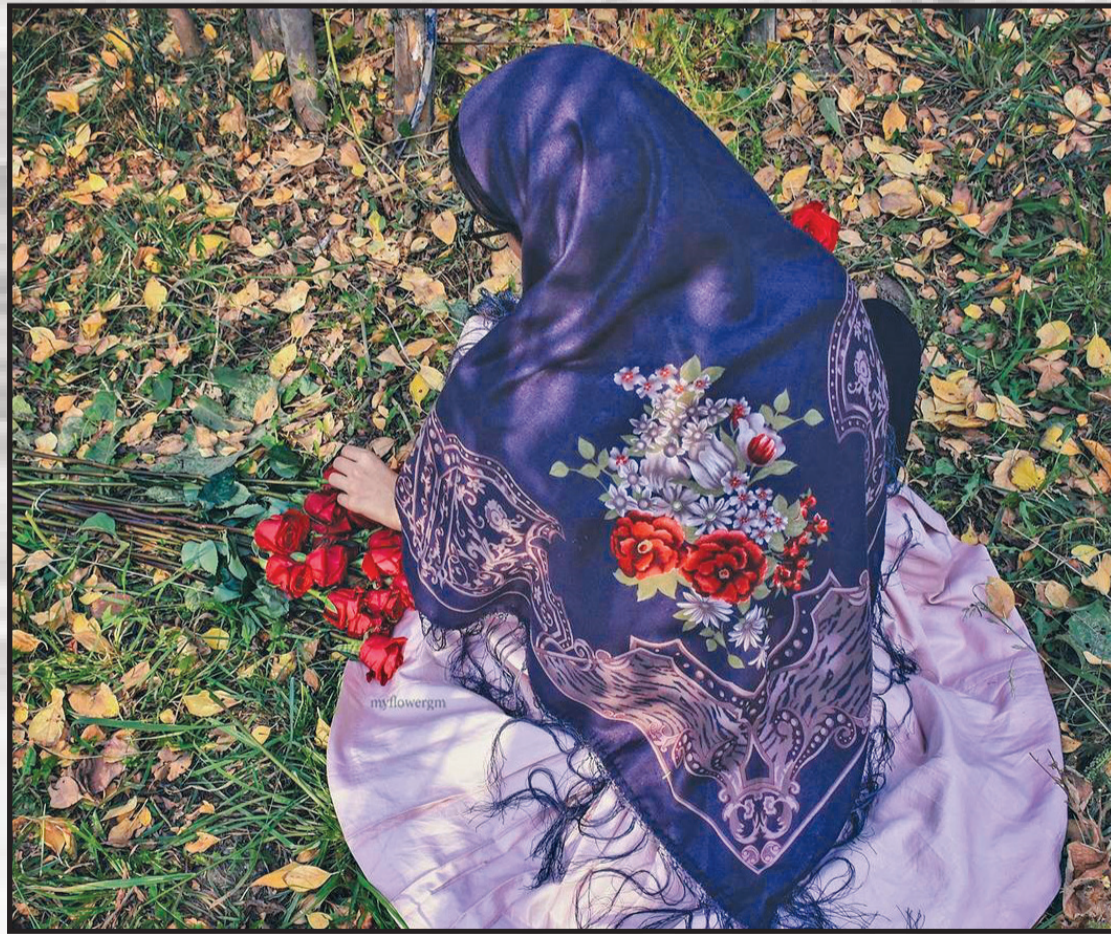
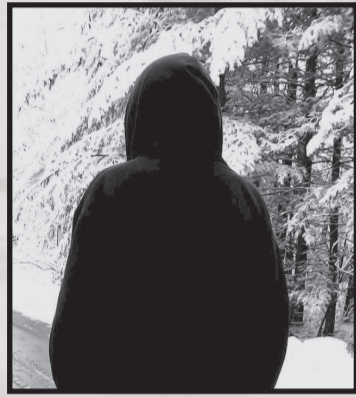
یک روز است که این‌جا هستم. خودم را با دوتا شکلات و آب شور و بدمزه آن‌جا نگه داشته‌ام. چرا توی این سه روز کسی نیومده بود دستشویی؟ دپروز فکری به ذهنم رسید. پول‌ها و خودکار را برداشتم و بزرگ رویش نوشتم WC و روی یکی دیگه نوشتم کمک و از زیر در بردم بیرون. جوری که نیفتند پایین، چون باد می‌بردش. لبه‌اش را تا زدم تا نیفتد پایین و به یک‌جایی گیر باشد.

روز دوم... این دو روز را هم با قورت دادن آدامس گذراندم. دیگه چیزی برای خوردن نداشتم، بی‌حال بودم و کنار در روی زمین نشسته بودم. چرا هیچ کس نمی‌آمد؟

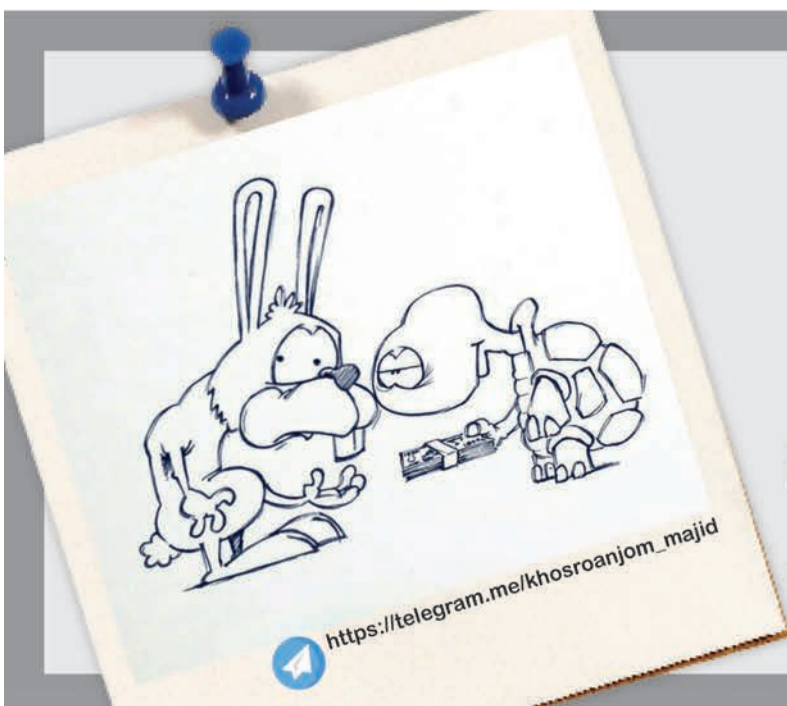
الان درست سه روز است که این‌جام. از بیکاری تعداد ماشین‌هایی را که از این‌جا رد می‌شدند می‌شمردم. از صدایشان تشخیص می‌دهم که نزدیک‌اند یا دور. منتظر معجزه‌ام. پول‌هایی را که از در بیرون بود برداشتم و پشتش وصیتم را نوشتم و دوباره گذاشتمش بیرون. به این نتیجه رسیدم که این سرنوشت من بوده که توی دستشویی از گرسنگی بمیرم.

صدای پا آمد. انرژی پیدا کردم و با مشت افتادم به در و عریبه می‌زدم؛ «کمک؛ من این‌جا گیر افتادم!» صدای آشنایی گفت؛ «بیابین بچه‌ها! این جاست!» از پشت در بلند شدم رفتم عقب تا در را باز کند. با یک ضربه در باز شد. پشت در دوست‌هایم با چهره‌های نگران ایستاده بودند. یکی از دوستانتان که صمیمی‌تر بود، جلو آمد و گفت؛ «خوبی؟» بعد بازویم را گرفت و کمکم کرد که بروم بیرون.

سارا رحمانی
عضو نوجوان کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان شماره پنج مشهد.



عکس تزئینی است



از خسیس خان پرسیدند؛
وقتی هوا سرد می‌شه چیکار می‌کنید؟
گفت؛ مثلاً چقدر سرد؟
گفتند؛ ۵ درجه.
گفت؛ به بخاری نزدیک می‌شیم.
گفتند؛ آگه بشه صفر چی؟
گفت؛ به بخاری می‌چسبیم.
گفتند؛ آگه شد منهای ۵ درجه چی؟
گفت؛ بخاری را بغل می‌کنیم.
گفتند؛ منهای ۱۰؟
گفت؛ اون‌وقته که دیگه بخاری رو روشن می‌کنیم.

خسیس خان

چرا می‌کن مثل مرغ پرکنده بیقرارم؟ من هرچی مرغ پرکنده دیدم خیلی آروم تو فریزر خوابیده بود.

خوشمزه خان

دنیا آگه دنیای خوبی بود که
دوای سرماخوردگی شلغم نبود سیب‌زمینی سرخ کرده با
سس بود.

خیل خان

به طرف می‌کن با بالش جمله بساز، می‌گه؛ یه گنجشک دیدم با تفنگ زدم به بالش!
می‌گن؛ نه این بالش، اون یکی بالش.
می‌گه؛ با تفنگ زدم به اون بالش!
می‌گن؛ اصلاً بالش رو بی‌خیال شو؛ با تشک جمله بساز!
می‌گه؛ تو شک داری زدم به بالش؟
می‌گن؛ نمی‌خواد اصلاً با پتو جمله بساز!
می‌گه؛ پتو تو شک داری زدم به بالش!
می‌گن؛ اصلاً با تخت جمله بساز!
می‌گه؛ خیالت تخت، زدم به بالش!

خوشمزه خان

